

بررسی مؤلفه‌های شخصیت پرخاشگر براساس نظریه کارن هورنای در آثار جمال‌زاده و هدایت با تکیه بر داستان‌های آدم بدنام و علویه خانم

فاطمه بدیعی فرد^۱، مریم صادقی^۲

چکیده

پرخاشگری یکی از انواع روان رنجوری است. برخی از روان‌شناسان چون فروید، آدلر، هورنای، گوردون آلپورت، مک کری، پل کاستا، فروم و موری نظریاتی را درباره پرخاشگری مطرح کرده‌اند. در این پژوهش، نظریه کارن هورنای به عنوان چارچوب نظری انتخاب شده است؛ زیرا دیدگاه او با داستان‌های جامعه آماری این پژوهش و همچنین با نحوه شخصیت‌پردازی داستان‌ها، تناسب بیشتری دارد. هورنای، یکی از پیروان فروید در زمینه روان‌کاوی اجتماعی است. وی، افراد روان‌رنجور را به سه تیپ: ۱. مهرطلب (مطیع)؛ ۲. برتری‌طلب (پرخاشگر)؛ ۳. عزت‌طلب (منزوی) تقسیم می‌کند. برتری‌طلبی یا پرخاشگری، موضوع اصلی این پژوهش است. از مباحثی که هورنای درباره پرخاشگری مطرح کرده است؛ شش مؤلفه مهم به روش استنتاجی و استنباطی به دست آمد که عبارت‌اند از: ۱. سلطه‌جویی، بی‌اعتنایی به دیگران و داشتن توقعات نابجا؛ ۲. بدزبانی و تحقیر دیگران؛ ۳. رفتار بی‌رحمانه؛ ۴. آشکار کردن بی‌ملاحظه خشونت؛ ۵. اصالت منفعت و استثمار دیگران؛ ۶. جر و بحث شدید و انتقاد از دیگران. بررسی‌ها نشان می‌دهد که بسامد مؤلفه بدزبانی و تحقیر دیگران، از سایر مؤلفه‌ها بیشتر است. روش پژوهش، تحلیل محتوای کیفی است. چشم‌انداز پژوهش، نشان‌دهنده آن است که پرخاشگری، یکی از ویژگی‌های مهم رفتاری ایرانیان براساس داستان‌های جمال‌زاده و هدایت است؛ زیرا در این داستان‌ها شمار زیادی از مصادیق پرخاشگری وجود دارد.

واژه‌های کلیدی

نظریه کارن هورنای، جمال‌زاده، هدایت، پرخاشگری، شخصیت پرخاشگر، آدم بدنام، علویه خانم

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۲/۱۱ تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۷/۲۹

۱. دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، مستخرج از رساله

Fatemebadiei635@gmail.Com

Sadeghi. ma. 38@gmail.Com

۲. دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی (نویسنده مسئول)

۱. بیان مسئله

جمالزاده و هدایت را می‌توان نمایندگان مکتب رئالیسم در داستان‌نویسی ایران به شمار آورد. داستان‌های رئالیستی، نشان‌دهنده تپ‌های شخصیتی هستند که از افراد جامعه الگوبرداری شده‌اند. نویسنده در این داستان‌ها تلاش می‌کند واقعیت‌های اجتماعی، سیاسی، دینی و فرهنگی جامعه را از طریق شخصیت‌پردازی، در داستان‌های خود نشان دهد. دو تن از نویسندگانی که در ارائه این الگوها بسیار موفق و تأثیرگذار بوده‌اند جمالزاده و هدایت هستند. جمالزاده، داستان‌نویسی را از سال ۱۳۰۰ و هدایت در سال ۱۳۰۹ آغاز کرد. همچنین، سال ۱۳۰۰ را می‌توان مقدمه دوران تحولات چشمگیر و دامنه‌دار در ایران دانست. به عبارت دیگر، دوران مدرنیسم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مقارن همین ایام، در ایران آغاز شد و می‌توان گفت که این تحولات، به‌وفور در داستان‌های رئالیستی ایران انعکاس یافته است. جمالزاده، با پرداختن به مسائل زندگی روزمره و توجه به مشکلات مردم و جامعه؛ و هدایت، با الگوبرداری از تپ‌های جامعه، با رویکردی انتقادی، در محیطی زندگی می‌کردند که آداب نادرست فرهنگی و اجتماعی، رایج و فراوان شده بود و استبداد در ابعاد گوناگون فرهنگی، سیاسی و اجتماعی نیز این عوامل را تقویت می‌کرد و گسترش می‌داد. این نویسندگان، با تزیینی خاصی، معایب و آسیب‌های اجتماعی را دیدند و در قالب داستان، با الگوبرداری از تپ‌های واقعی جامعه، با هدف آگاهی افراد، جامعه را به باد انتقاد گرفتند. بخشی از انتقادات سیاسی و اجتماعی آنها را می‌توان در قصه‌های این دو نویسنده یافت. بعضی از این قصه‌ها، انتقاداتی صریح را در خود دارد و می‌توان گفت که اساساً به هدف نقد وضع موجود نوشته شده‌اند. بنابر نظر دهباشی، هدایت، مانند یک نقاش به لایه‌های درونی پدیده‌ها نفوذ کرده و به کشف روابط درونی و نامرئی آنها می‌پردازد (دهباشی، ۱۳۷۷: ۳۰۹).

یکی از تپ‌های مورد انتقاد جامعه ایرانی، تپ پرخاشگر است که در بسیاری از افراد جامعه، حداقل یکی از مؤلفه‌های مهم پرخاشگری وجود دارد. داستان‌های رئالیستی، نشان‌دهنده تپ‌های شخصیتی و مسائل و ابعاد گوناگون اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و دینی هستند و نویسندگان با استفاده از نوع ادبی داستان، به انتقاد یا تأیید رویکردهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جوامع می‌پردازند. جمالزاده و هدایت را می‌توان از نمایندگان و پیشروان این رویکرد به شمار آورد. آنها با الگوبرداری از تپ‌های واقعی جامعه، رفتارهای نادرست مردم را به باد انتقاد می‌گیرند و با هدف اصلاح، در داستان‌های خود با آمیختن چاشنی‌های طنز و فرهنگ عوامانه، نادرستی این رفتارها را گوشزد و از آنها انتقاد می‌کنند. با بررسی آثار داستانی این دو نویسنده، به‌عنوان نمایندگان آثار رئالیستی، درمی‌یابیم که تپ

پرخاشگر، یکی از تیپ‌های پربسامد و مهم داستان‌های آنها است که خود، نشان‌دهنده مبانی رفتاری ایرانیان می‌باشد. چون این رفتار در نخستن داستان‌های رئالیستی فارسی، مطرح و طی سال‌ها تا به امروز، مدام تکرار شده، قصد نویسندگان به نوعی آگاهی خوانندگان از این نوع رفتار و اصلاح آن بوده است. به همین دلیل ضرورت دارد بدانیم این تیپ که از جمله تیپ‌های مهم شخصیتی در آثار داستانی است، چه ویژگی‌هایی دارد. هدف این پژوهش، نشان دادن تیپ رفتاری پرخاشگرانه در داستان‌های رئالیستی جمال‌زاده و هدایت است که نشان می‌دهد این تیپ شخصیتی در جامعه ایرانی بسیار پررنگ و فراوان وجود دارد.

در این پژوهش، بر اساس نظرات و دیدگاه هورنای که یکی از نظریه‌پردازان رفتارهای پرخاشگرانه است، همان‌طور که خواهد آمد، مهمترین مؤلفه‌های پرخاشگری در داستان‌های جمال‌زاده، با تأکید بر آدم بدنام و در داستان‌های هدایت با تأکید بر علویه‌خانم، بررسی شده است. سؤال پژوهش، از این قرار است: مهمترین مؤلفه‌های پرخاشگری، با توجه به نظریه شخصیت کارن هورنای، در دو اثر آدم بدنام و علویه‌خانم، به ترتیب از جمال‌زاده و هدایت کدام است؟ فرضیه اصلی پژوهش این است که مهمترین ابعاد پرخاشگری را که شامل: ۱. سلطه‌جویی، بی‌اعتنایی به دیگران و داشتن توقعات نابجا؛ ۲. بدزبان و تحقیر دیگران؛ ۳. رفتار بی‌رحمانه؛ ۴. آشکار کردن بی‌ملاحظه خسونت؛ ۵. اصالت منفعت و استثمار دیگران؛ ۶. جر و بحث شدید و انتقاد از دیگران، است را در شخصیت‌های اصلی داستان‌ها یعنی قلتشن دیوان و علویه، می‌توان یافت.

۲. پیشینه پژوهش

مقالات بسیاری با رویکرد روان‌شناختی نوشته شده است؛ ولی تاکنون هیچ مقاله‌ای مبحث پرخاشگری را در آثار جمال‌زاده و هدایت بررسی نکرده است. در این پژوهش، برای نخستین بار، مبحث یاد شده، در آثار دو نویسنده مذکور بررسی می‌شود. لازم به ذکر است که مصادیق پرخاشگری در آثار این دو نویسنده به‌وفور وجود دارد. از میان برخی مقالاتی که به تحلیل روان‌شناختی آثار نویسندگان مورد بحث در این پژوهش پرداخته‌اند می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. شهناز شاهین (۱۳۸۳)، دیدگاه‌های روان‌شناسانه در گردایوا و عروسک پشت پرده.
۲. آذر حسینی فاطمی، مصطفی مرادی مقدم، مرگان یحیی‌زاده (۱۳۹۲) گوتیک در ادبیات تطبیقی: بررسی بعضی از آثار صادق هدایت و ادگار آلن پو.
۳. علی کالیراد (۱۳۹۳) نقطه‌ای در تاریک‌خانه (تحلیل روان‌شناختی دو داستان کوتاه تاریک‌خانه اثر صادق هدایت و نقطه‌ای بر روی نقشه اثر سعید فائق).

۳. مبانی نظری

پرخاشگری، یکی از انواع روان‌رنجوری است که روان‌شناسان درباره آن سخن گفته‌اند. فروید، آن را اساساً ناشی از غریزه مرگ می‌داند؛ غریزه‌ای که در همه وجود دارد و افراد را به سوی پرخاشگری سوق می‌دهد. با توجه به این دیدگاه، پرخاشگری یعنی اینکه افراد، بکشند و بجنگند و این غریزه، درست مثل میل جنسی، بخش جدانشدنی انسان است (شولتز و شولتز، ۱۳۹۴: ۸۲). او همچنین، به تعارض‌های جنسی نیرومند در کودک خردسال پی برد و متوجه شد که در سنین مختلف، هر ناحیه از بدن، به‌عنوان کانون تعارض، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و به این ترتیب نظریهٔ مراحل رشد روانی - جنسی را به دست آورد فروید باور دارد که کودک برای به دست آوردن نوع پراکنده لذت جسمانی که از دهان، مقعد و اندام‌های تناسلی به دست می‌آید، برانگیخته می‌شود و این نواحی شهوت‌زا، مراحل رشد را در خلال ۵ سال ابتدایی زندگی توصیف می‌کند. او، دو مرحله رشد را برای کودک در نظر می‌گیرد: ۱. مرحلهٔ دهانی ۲. مرحلهٔ مقعدی. پرخاشگردهانی و پرخاشگر مقعدی به ترتیب ممکن است در مراحل یاد شده اتفاق بیفتند. مؤلفه‌های فردگرفتار پرخاشگر دهانی عبارت‌اند از: ۱. اهل جر و بحث؛ ۲. اهل اظهارات نیش‌دار و گزنده؛ ۳. رفتار بی‌رحمانه؛ ۴. حسادت به دیگران ۵. برای مسلط شدن، از دیگران بهره‌کشی می‌کنند و دیگران را به بازی می‌گیرند. مؤلفه‌های فردگرفتار پرخاشگر مقعدی عبارت‌اند از: ۱. ستمگر ۲. ویرانگر ۳. اهل قشقرق ۴. نامنظم ۵. تملک افراد به صورت شیء (بهره‌کشی) (همان: ۹۷-۹۴). آدلر، عقدهٔ برتری را مطرح می‌کند و لاف زدن، تکبر، خودخواهی و تحقیر دیگران را به‌عنوان ویژگی‌های چنین عقده‌ای می‌آورد (همان: ۱۹۷-۱۹۶). گوردون آلپورت، پرخاشجویی را ذیل صفات اصلی انسان می‌آورد (همان: ۳۲۱). مک کری و پل کاستا، روان‌رنجورخویی را با ویژگی‌های نگران، نایمن، عصبی و بسیار دلشوره‌ای معرفی می‌کند (همان: ۳۷۰). فروم، خودکامگی را مطرح و یک دسته از افراد خودکامه را به صورت سادیست معرفی می‌کند (همان: ۶۲۱). موری نیز در نیازهای ثانویه، نیاز به پرخاشگری را با میل به غلبه بر دیگران با زور، کنترل، تحقیر، انتقام یا مجازات آنها، صدمه زدن یا کشتن دیگری، بررسی می‌کند (همان: ۶۵۱).

هورنای به‌عنوان یکی از پیروان فروید، نظریه‌اش تحت تأثیر جنسیت، تجارب شخصی او و نیروهای اجتماعی و فرهنگی قرار داشت، که با نیروهایی که تأثیرگذار بر فروید بودند، متفاوت بود. او، نظریهٔ خود را در ایالات متحده تدوین کرد که فرهنگش با وین که فروید در آن می‌زیست، بسیار متفاوت بود. هورنای متوجه شد که بیماران امریکایی او، هم از نظر روان‌رنجوری و هم از نظر شخصیتی آن‌قدر با بیمارانی که در آلمان داشت متفاوت بودند

که این می توانست ناشی از تفاوت محیط و فرهنگ بیماران امریکایی و آلمانی اش باشد. او نتیجه گرفت که شخصیت نمی تواند آن طور که فروید عنوان کرده، کاملاً تحت تأثیر نیروهای زیستی باشد. بنابراین، هورنای نیز مانند آدلر، بیشتر از فروید بر روابط و تعامل های اجتماعی به عنوان عوامل مهم در شکل گیری شخصیت، تأکید کرد. آدلر معتقد است انسان از کودکی تحت تأثیر نیروهای غریزی و تجربه هایی است که کنترلی روی آنها ندارد، اما می توان نیروهای اجتماعی را با اراده انسان شکل داد (شولتز و شولتز، ۱۳۹۴: ۲۰۸). هورنای معتقد بود میل جنسی، آن گونه که فروید باور داشته، عامل حاکم نیست و مفاهیم عقده ادیپ، لیبیدو و ساختار سه بخشی شخصیت او را زیر سؤال برد (همان: ۲۳۲). او، مهمترین شرایط برای رشد سالم و طبیعی هر فردی را، محبت گرایی، حمایت، آزادی نسبی، کمک، راهنمایی و تشویق می داند. اگر این شرایط فراهم شود، به کودک احساس ایمنی و آرامش دست می دهد و فرصت پیدا می کند که احساسات و آرزوهای خودش را به طور طبیعی رشد بدهد. وقتی احساس ایمنی و راحتی در کودک ایجاد شد، می تواند بدون تشویش به خودش بپردازد و از نیروها و استعداد های ذاتی اش برای پرورش و تقویت وجود خودش بهره ببرد. این در حالی است که شرایط ناهنجار و نامناسب، باعث می شود که کودک از رشد طبیعی خود منحرف شود و نتواند استعدادهای بالقوه ای که در وجودش هست را پرورش دهد (هورنای، ۱۳۹۵: ب: ۱۳). «شرایط ناهنجار و مانع رشد، عبارت اند از: تحقیر، اجحاف و تعدی و زور و فشار؛ و فشار، عدم رعایت احتیاجات خاص کودک، بی علاقه گی و بی توجهی به او، تبعیض بین بچه ها، ایجاد محیط ناایمن، سخت گیری بیش از حد، ایراد و انتقاد و بهانه جوئی بی مورد، زیادی از بچه مواظبت و حمایت کردن و فقدان محبت صادقانه» (همان: ۱۴-۱۳). در این صورت، کودک به جای اینکه وقت و انرژی خود را صرف پرورش و به کار بردن استعدادهای ذاتی خود کند، مدام در یک حالت دفاعی قرار می گیرد و نیروهای خود را صرف تسکین و فروخواباندن اضطراب و دلهره و دفع آزار دیگران می کند. هورنای، این اضطراب را «اضطراب اساسی» می نامد که عبارت است از: احساس تنهایی، ناایمنی، بی کسی، عجز و بیچارگی در دنیایی که همه ظالم و زورگو و آزاردهنده هستند. چنین اضطرابی اجازه نمی دهد که کودک از روی اختیار و رغبت با دیگران، روابط مناسب و دوستانه داشته باشد (همان: ۱۴). از نظر این روان شناس، ناهنجاری هایی که در محیط زندگی افراد وجود دارد و اثرات مخرب آنها، معمولاً آشکار نیست، از طرفی این ناهنجاری ها، ترکیبی از عوامل درهم پیچیده است. در چنین محیط های خشن و ناهنجار، کودک نمی تواند اعتماد به نفس پیدا کند و برای شخصیت خود، ارزش و احترام قائل شود. به تدریج موجودی می شود که وجودش پر از ترس و احساس

رنجش و نفرت درباره محیط است و احساس تنهایی و نایمی شدید می‌کند. ابتدا در مقابل عوامل و نیروهای مخرب محیط، احساس درماندگی می‌کند؛ ولی به تدریج به حکم قوه درک و تجربه، تاکتیک‌ها و روش‌هایی را در خود می‌پروراند که بتواند با کمک آنها به نحوی با محیط تهدید کننده و پرآزار خود مدارا کند. در نتیجه، حساسیتی از سر احتیاط و دلواپسی در مورد این موضوع پیدا می‌کند، که چگونه با دیگران کنار بیاید و رفتار کند که از شر و آزار آنها در امان باشد. تاکتیک‌های خاصی که به این منظور در پیش می‌گیرد، بستگی به مجموعه عوامل و شرایط دارد (هورنای، ۱۳۹۶: ۴۲-۴۱). ۱. کودک، خود را تابع دیگران قرار می‌دهد، به کوچکی، درماندگی و بیچارگی خود اعتراف دارد و با وجود بیزاری و رنجش و قهر باطنی که به علت ظلم و اجحاف اطرافیان درباره آنها پیدا می‌کند، باز در تلاش است که خود را در پناه حمایت آنها قرار دهد (تاکتیک مهرطلبی)؛ ۲. کودک، آگاهانه یا به‌طور ناآگاه می‌خواهد که اجحاف و ناروایی‌های دیگران را با جنگ و ستیز و پرخاشگری دفع کند. او به احساسات و نیت دیگران درباره خودش با تردید و بدگمانی می‌نگرد و آدمی گردنکش و طاغی می‌شود. چنین کودکی، تلاش می‌کند قوی شود و دیگران را شکست دهد، که هم از آزارشان مصون گردد و هم از آنها انتقام بگیرد (تاکتیک برتری‌طلبی)؛ ۳. از دیگران دوری می‌جوید؛ نه مطیع و تسلیم می‌شود و نه پرخاشگر و ستیزه‌جو، بلکه تلاش می‌کند خود را از صحنه کنار بکشد و از اطرافیانش دور باشد (تاکتیک عزلت‌طلبی) (هورنای، ۱۳۹۶: ۳۵-۳۴). بزرگ‌ترین مسأله برای کودک، اینجاست که نمی‌تواند منحصراً به یکی از تاکتیک‌های دفاعی پناه ببرد و هر سه تاکتیک را توأمان به کار می‌برد (همان: ۳۶). از آنجا که این سه طریق با هم در تضاد هستند به‌ناچار از برخورد آنها کشمکش و تضاد شدیدی در بچه ایجاد می‌شود که آن را تضاد اساسی می‌نامیم (هورنای، ۱۳۹۵: ب ۱۵)، اما کودک به اقتضای خلقیات و محیط خاص زندگی، یکی از آنها بیشتر در او رشد می‌کند (همان: ۱۴). اگر در شرایط و محیط اولیه کودک، تغییر اساسی ایجاد شود، ممکن است آن ویژگی‌ها ریشه‌کن شود یا به خصوصیات دیگر تغییر یابد. حتی اگر فرد در سنین بالا که مراحل پیشرفته عصبيت را طی کرده است؛ اگر یک دوست مهربان یا شغلی پیدا کند که مورد علاقه او و با شخصیت و رفتارهای متناسب باشد، ممکن است خصوصیات عصبی وی از بین برود یا تغییر شکل پیدا کنند. ولی اگر فرد از چنین عوامل خوب و ضد عصبيت برخوردار نشود، عادات و کشش‌های عصبی او نه تنها استمرار می‌یابد؛ بلکه روزبه‌روز تشدید می‌شوند و نفوذ بیشتری روی شخصیتش پیدا می‌کند (هورنای، ۱۳۹۶: ۴۴-۴۳). با تداوم استفاده بیشتر از هر کدام از این تاکتیک‌ها، همان، تیپ سازنده و شکل‌دهنده شخصیت او می‌شود؛ تیپ مهرطلب، تیپ برتری‌طلب و تیپ

عزلت طلب. در این پژوهش، تیپ برتری طلب (پرخاشگر) مدنظر است. شخص، در اتخاذ این تاکتیک، صفات و شخصیت خاصی پیدا می کند که همان برتری طلبی و تبدیل شدن به شخص پرخاشگر است (هورنای، ۱۳۹۶: ۱۰-۹). تلاش برتری طلب (پرخاشگر) برای کسب قدرت، ثروت، حیثیت اجتماعی، درحقیقت تلاش برای پوشاندن و ترمیم ضعف های ناشی از اضطراب اساسی است. هرکدام از وسایل دفاعی قدرت، ثروت و حیثیت اجتماعی، برای پوشاندن یک جنبه از ضعف ها است. قدرت را برای پنهان کردن ضعف و ناتوانی خود می خواهد. حیثیت اجتماعی را برای سرپوش گذاشتن بر احساس حقارت و بی ارزشی خود می خواهد. ثروت را نیز برای رفع فقر روانی می طلبد. تمایلات قدرت طلبانه، معمولاً زمانی به وجود می آیند که شخص عصبی بنا به دلایلی از جلب محبت ناامید شده است و نمی تواند به وسیله تاکتیک جلب محبت، فشار و تلاطم اضطرابش را فرو بنشاند (هورنای، ۱۳۹۵: الف). برتری طلب یا پرخاشگر، هرگز در پی رفع علل واقعی مسائل خود نیست بلکه تمام طفره ها و تلاش هایش جهت لاپوشانی مسائل است و سعی می کند با قدرت نمایی، سرپوشی روی آن بگذارد. مشخص است که احساس ضعف و ناتوانی در گُنه وجودش باقی می ماند و نمایش قدرت هم فقط یک دلخوشی متظاهرانه است نه اینکه واقعاً احساس قدرت کند. بنابراین چنین شخصی، از نشان دادن چیزی که کمترین نشانی از ضعف و ناتوانی داشته باشد، اجتناب می کند (همان: ۱۸۰-۱۷۹). به طور کلی، تیپ برتری طلب، فرض می کند که تمام مردم، کینه توز و دشمن هستند و سعی می کند خلاف آن را نبیند. از نظر او، زندگی صحنه جدال و مبارزه است و کسی که از همه خبیث تر است، برنده می شود. بنابراین، قوی، ضعیف را از بین می برد؛ پس یکی از احتیاجات ضروری برتری طلب ها، کنترل و تسلط داشتن بر دیگران است. آنها گاهی با صراحت، قدرت خودشان را به دیگران تحمیل می کنند. در این افراد، عطش استثمارگری و فریب دیگران وجود دارد. خلاصه اینکه فردی است خشن و مبارز و جسور که اجازه نمی دهد ترس بر او غلبه پیدا کند (هورنای، ۱۳۹۶: ۵۵-۵۸).

۴. روش شناسی

پس از بررسی هایی که در مورد نظریه پرخاشگری هورنای و دیگر روان شناسان صورت گرفت، در این پژوهش دیدگاه هورنای به عنوان چارچوب نظری انتخاب شد؛ زیرا دیدگاه او با داستان های جامعه آماری این پژوهش و همچنین با نحوه شخصیت پردازی داستان ها، تناسب بیشتری دارد. در این پژوهش، شیوه های پرخاشگری در کنش و واکنش افراد جامعه، نشان داده شده است. به نظر می رسد کارن هورنای با مباحثی که در این ارتباط مطرح کرده، بهتر

از دیگر روان‌شناسان توانسته ویژگی‌های شخص پرخاشگر و شیوه‌های رفتاری او را تحلیل کند. روش پژوهش، بر مبنای تحلیل محتوای کیفی است که مهمترین مؤلفه‌های پرخاشگری را در شش محور مهم بررسی می‌کند. از مباحث و آراء هورنای، مؤلفه مهم پرخاشگری به روش استنباطی و استنتاجی به دست آمد که عبارت‌انداز: ۱. سلطه‌جویی، بی‌اعتنایی به دیگران و داشتن توقعات نابجا؛ ۲. بدزبانی و تحقیر دیگران؛ ۳. رفتار بی‌رحمانه؛ ۴. آشکار کردن بی‌ملاحظه خشونت؛ ۵. اصالت منفعت و استعمار دیگران؛ ۶. جر و بحث شدید و انتقاد از دیگران. گرچه مؤلفه‌های پرخاشگری و تیپ پرخاشگر، در غالب آثار داستانی معاصر وجود دارد؛ ولی در این پژوهش، دو داستان از جمال‌زاده و هدایت بررسی خواهند شد. برای نشان دادن تکرار و تثبیت مؤلفه‌های پرخاشگری در آثار داستانی این نویسندگان، مصادیق پرخاشگری داستان‌های نیکوکاری از جمال‌زاده و طلب آرمزش از هدایت، به اختصار در پی‌نوشت خواهد آمد. این پژوهش، فقط در حوزه اصطلاح خاص پرخاشگری است. شولتز در کتاب نظریه‌های شخصیت، ذیل نظریه کارن هورنای، اصطلاح شخصیت پرخاشگر را به جای تیپ برتری طلب انتخاب کرده است؛ ولی هورنای اغلب از همان اصطلاح برتری طلبی استفاده کرده و در آثارش به‌ویژه در کتاب عصیت و رشد آدمی، پرخاشگری و برتری طلبی را در یک مفهوم و معنی بکار برده است که ما به دلیل مشهورتر بودن اصطلاح پرخاشگری، آن را انتخاب می‌کنیم و به تحلیل مؤلفه‌های شخصیت پرخاشگر می‌پردازیم. در این پژوهش، کنش و واکنش شخصیت‌های داستانی را مانند رفتارهای شخصیت‌های واقعی مدنظر قرار داده‌ایم و جملات، مفاهیم، نشانه‌ها و عملکردهایی که دلالت به تیپ برتری طلب یا پرخاشگر دارند را بررسی کرده‌ایم. جامعه آماری این مقاله، داستان آدم بدنام (۲۵ صفحه)، از جمال‌زاده و داستان علویه‌خانم (۳۵ صفحه)، از هدایت است. در این مقاله، فقط عملکرد شخصیت‌های اصلی داستان‌ها تحلیل شده است و با توجه به حجم مقاله، ذیل هر مؤلفه، تنها دو نمونه از پرخاشگری شخصیت‌های اصلی دو داستان را آورده و تحلیل کرده‌ایم. در تحلیل‌ها، ابتدا نمونه پرخاشگری را از داستان استخراج کرده‌ایم و در شرح و بررسی آن نمونه، از استدلال‌های هورنای استفاده کرده‌ایم و برای تأیید سخنان هورنای، در دو مورد لازم بوده از نظرات موجود در سایر کتب روان‌شناسی بهره ببریم. ابزار گردآوری داده‌ها اسنادی و کتابخانه‌ای است.

۵. معرفی شخصیت‌های اصلی داستان‌ها

قلتشن دیوان در داستان آدم بدنام: مردی سلطه‌جو است که از همه از جمله نوکرهایش، انتظار اطاعت بدون گرفتن مواجب را دارد. او مدام استمارگری می‌کند و کلاه سر خلق خدا می‌گذارد؛ بدون اینکه از نظر مالی، نیازی به این کارها داشته باشد.

علویه در داستان علویه‌خانم: زنی است که همراه با یک مرد و فرزندانش باگرداندن پرده عاشورا، امرار معاش می‌کند. همواره در تلاش است که تسلط خود را بر اطرافیان، حفظ کند و وقتی موقعیتش را در خطر می‌بیند با بحث، انتقادات شدید و فحاشی سعی می‌کند عملکردش را توجیه کند.

۶. تحلیل مؤلفه‌های مهم پرخاشگری در دو داستان آدم بدنام و علویه‌خانم

۶-۱. مهمترین مفاهیم و متغیرهای پژوهش

۱. سلطه‌جویی، بی‌اعتنایی به دیگران و داشتن توقعات نابجا؛ ۲. بدزبانی و تحقیردیگران؛

۳. رفتار بی‌رحمانه؛ ۴. آشکارکردن بی‌ملاحظه‌خسونت؛ ۵. اصالت منفعت و استثماردیگران؛

۶. جر و بحث شدید و انتقاد از دیگران.

۶-۱-۱. سلطه‌جویی، بی‌اعتنایی به دیگران و داشتن توقعات نابجا و زیاد

مورد اول: «قدر مسلم است که قلتشن دیوان، نادرستی و سودجویی تجار و فساد و دغل و خباثت طبقه خوانین و نوکر باب را در یک جا جمع آورده، مجموعه کاملی بود از معایب و صفات ذمیمه طبقات مختلفه ایرانیان. گویی جناب خان، در این دنیا، تنها برای قلدری و زورگویی و اذیت و مال مردم‌خوری خلق شده بود. به هرکسی که یک سر انگشت از خودش کوتاه‌تر بود، تو خطاب می‌کرد و با مردم به درستی و هرزگی حرف می‌زد و منتظر بود که کوچک و بزرگ ایشان را حضرت اجل خواند. وقتی چشمشان به ایشان می‌افتد از یک میدانی تعظیم کنند. وای به حال بیچاره بخت‌برگشته بی‌خبری که به اسب او یابو می‌گفت» (جمال‌زاده، ۱۳۷۹: ۶۴). قلتشن دیوان، در بروز انواع ناپسندها از مال مردم‌خوری، اذیت و زورگویی و خشنونت، ابائی ندارد. فردی خشن، که همواره در پی سلطه‌جویی به مردم است؛ زیرا این قبیل افراد از تصور اینکه دیگران ممکن است روی آنها کنترل پیدا کنند به شدت هراس و حساسیت دارند. هورنای می‌گوید خود این افراد، مدام می‌خواهند کنترل همه موقعیت‌ها و تمام افراد را در اختیار بگیرند، یا تا آنجا که بتوانند اجازه انجام هیچ کاری را به هیچ‌کس ندهند؛ مگر اینکه مبتکر و همه‌کاره آن خودشان باشند (هورنای، ۱۳۹۵ الف: ۱۸۲-۱۸۱).

قلتش دیوان، با مردم، درشت و توهین‌آمیز حرف می‌زند، اما انتظار احترام دارد. او هیچ تلاشی برای کسب رضایت دیگرانی که از خودش کمتر هستند، انجام نمی‌دهد؛ ولی توقع دارد بقیه، چشم و گوش بسته اوامرش را اطاعت کنند. این گونه توقعات او عصبی است؛ زیرا، «علامت توقعات عصبی، این است که شخص می‌خواهد انتظارات و توقعاتش برآورده شوند، بدون اینکه خودش قدمی بردارد و کوششی به کار گیرد» (هورنای، ۱۳۹۵ ب: ۴۵). او، همچنین از همه آنهایی که سرانگشتی از او کوتاه‌ترند، انتظار تعظیم و تکریم کلامی و عملی

دارد. شخص پرخاشگر، «زمانی احساس راحتی می‌نماید که افرادی تحسین‌کننده و مطیع دور و بر خود داشته‌باشد» (همان: ۲۹۱).

در نمونه بالا مؤلفه‌های استعمار دیگران و بدزبانی و تحقیر نیز وجود دارد. مورد دوم: «علویه که ظاهراً کسل شده بود، درازکشید و به عصمت سادات گفت: «بیا جونم، یه خورده پامو مشت و مال بده. از پارسال، سرراه امامزاده داوود که زمین خوردم، پام مئوف شده، هروقت سرما می‌خورم، یا زیاد راه می‌رم، باد تو پام می‌ریزه. ننه حبیب: «سیدخانوم زنجفیل بخور. عروس کم‌رود شد، هرچی دوا درمون کردیم فایده نکرد، عاقبت زنجفیل پرورده خویش کرد.

علویه به آقاموچول: «یادت باشه، این منزل که پیاده شدیم، برام زنجفیل بخر. نگاه شررباری به آقاموچول انداخت. عصمت سادات خیلی با احتیاط از زیر چادر دست کرد پای علویه را از روی بی میلی می‌مالید» (هدایت، ۲۵۳۶: ۲۳). علویه کسل و خسته، با عجز و بیچاره‌نمایی، از اطرافیانش انتظار دارد که برای رفع خستگی و درد جسمش کاری انجام دهند. انتظاری که همیشه رنگ «باید» به خود دارد. عصمت سادات، نخستین کسی است که باید جور درد جسمی او را بکشد. اما برای علویه اهمیتی ندارد که ممکن است اطرافیانش علاقه‌ای به همراهی با او نداشته باشند، و تنها و تنها به خواسته خودش توجه دارد و به دنبال رفع آن است. این همان چیزی است که در کنش و واکنش او و عصمت سادات مشاهده می‌کنیم. نگاه شرربار علویه به آقاموچول نیز در دسته «پرخاشگری با خود» قرار می‌گیرد که در تعریفش چنین آمده است: پرخاشگری با خود به صورت احساس خستگی و فرسودگی، نگاه‌های تند و خشن، دروغ‌گویی، به هم فشردن دندان‌ها، ظاهرشدن چین و چروک در صورت، بالا رفتن ضربان قلب، کاهش دقت، گریه، جیغ زدن، حسادت، گوشه‌گیری، عصیان و حالات دفاعی بروز می‌کند (پیلر و همکاران به نقل از عبداللهی و حسینی المدنی، ۱۳۹۵: ۱۷). علویه با نگاه تند و خشن به آقاموچول گوشزد می‌کند که باید توقعش را خیلی زود برآورده سازد. این ویژگی مهم افراد سلطه‌جو است؛ آنها، «با صراحت، تمایلاتشان را ابراز می‌نمایند، تحکم می‌کنند و فرمان می‌دهند» (هورنای، ۱۳۹۶: ۶۰)

۱-۶. بدزبانی و تحقیر دیگران

مورد اول: در خانه قلشن دیوان، «نوگری، مشروط به سه شرط اساسی بود. اولاً، کسی که داوطلب نوگری دیوان بود و آرزو داشت که بدین مقام و مرتبت نایل و سرافراز گردد، باید از همان ابتدا بداند که جیره و مواجب و حقوقی در کار نیست. ثانیاً باید فحش خورش خوب باشد. ثالثاً باید تحفه‌ای به ارباب جدید تقدیم نماید و آن تحفه عبارت بود از حس شرافتمندی

و به عبارت اخری باید لباس آدمیت را از تن کنده، خلعت نونوار بله قربان‌گویی را بپوشد و از همان ساعت به بعد، لب از چون و چرا بسته، کورکورانه مطیع محض اوامر خداوند سبیل کلفت خود باشد، و در واقع خود را سگ آن درگاه دانسته اگر گاه‌گاهی نیز در میان جمع، تو سری خورد، صدایش درنیاید و این را نیز از جمله وظایف مقدسه خود بشمارد» (جمال‌زاده، ۱۳۷۹: ۷۱). راوی، از نوکریا نوکرهایی حرف می‌زند که خودخواسته، تن به ذلت و تحقیرهایی می‌نهند که از طرف ارباب، نثارشان می‌شود؛ ذلت شنیدن فحش و کار کردن و نوکری در عین بی‌بهره بودن از جیره و مواجب، ذلت و تحقیر بله قربان‌گویی و سگ درگاه ارباب شدن و کورکورانه به خواسته‌های او تن دادن و در برابر خواسته‌های نابه‌جا و زورگویی او دم نزدن، و از همه مهم‌تر که همه اینها را باید برای خودشان وظیفه‌ای مقدس بدانند. این توقعات نابه‌جای قلتش، ناشی از نداشتن‌ها و ضعف‌های عصبی و روحی او است. یکی از مهمترین تمایلاتی که شخص عصبی به وسیله تکنیک تعکیس به دیگران منعکس می‌کند احساس حقارت است که به دو صورت انجام می‌گیرد: ۱. شخص پرخاشگر، دیگران را تحقیر می‌کند. ۲. احساس می‌کند دیگران اند که او را تحقیر می‌کنند نه خودش. معمولاً این دو صورت، توأمان با هم هستند. اینکه کدام‌یک از این دو صورت، در شخص عصبی، شدیدتر باشد به ساختار روحی خود فرد بستگی دارد. هرچه اندازه تمایلات پرخاشگرایانه و میل تسلط بر دیگران در شخص عصبی شدیدتر باشد، بیشتر تلاش می‌کند که دیگران را تحقیر کند و کمتر احساس می‌کند که دیگران در حال تحقیر او هستند (هورنای، ۱۳۹۶: ۱۰۰). در مورد بالا، مؤلفه‌های استثمار دیگران و سلطه‌جویی نیز دیده می‌شود.

مورد دوم: «صاب‌سلطان رو به علویه گفت: دروغگو اصلن کم‌حافظه می‌شه. پس چرا حرفت رو پس گرفتی؟ تا حالا می‌گفتی که از جات جم نخورده بودی. پس یه سوسه‌ای تو کارت هس. آقاموچول مقرر او مد. علویه: آبکش به کفگیر می‌گه هفتاد سولاخ داری. زنیکه لوند پتیاره. نذار دهنم واز بشه. همینجا هتک و هوتکت رو جر می‌دم. حالا واسیه من نجیب شده. مرادعلی کجاس؟ چرا رفته قایم شده؟ می‌خوام همین الان روبه‌رو کنم. آهای پنجه‌باشی. پرده رو از آقاموچول بگیر. حالا واسیه من دم در آورده. صاب‌سلطان بال به بالش داده. پیشتر روبه‌روی من جیک نمی‌تونس بزنه. ای کور باطن، هرچی از مال من زیر و رو کردی از گوشت سگ حروم‌ترت باشه» (هدایت، ۲۵۳۶: ۳۹-۳۸). از نظر صاحب‌سلطان، علویه، دشمن و رقیبی است که می‌خواهد مردش را از چنگش دریاورد؛ پس سعی می‌کند با زیرکی چند و چون ماجرا را پیش دیدگان بقیه تعریف و اثبات کند و در نهایت، پرده از گناه نابخشودنی علویه بردارد. او، همچنان با رو کردن دروغ‌های علویه و پیدا کردن شاهی مثل آقاموچول،

دست علویه را رو می‌کند. و همهٔ اینها را با ناسزا و تحقیر، انجام می‌دهد. علویه، مضطرب است؛ زیرا شخصیتش هیچ‌گونه تحقیری را بر نمی‌تابد، از طرفی، تسلطش را بر یکی از همراهانش، آقاموچول، از دست داده و از این جهت، احساس ضعف و حقارت می‌کند؛ پس با دشنام‌های ریز و درشت، حرف‌های صاحب‌سلطان و کارهای آقاموچول را پاسخ می‌دهد. هورنای معتقد است که فرد پرخاشگر، دیگران را بی‌رحمانه مورد انتقاد، ملامت، تمسخر و تحقیر قرار می‌دهد؛ ولی خودش هیچ‌کدام از این رفتارها را نمی‌تواند تحمل کند (هورنای، ۱۳۹۵: ۱۸۳). تحقیقات نشان داده است که زن‌ها در زمینهٔ پرخاشگری کلامی، در رده‌ای بالاتر از مردان قرار می‌گیرند؛ با این توضیح که زن‌ها، وقتی عصبانی می‌شوند، در مقایسه با مردها بیشتر فحاشی می‌کنند، اما مردان بیشتر به مشت‌زنی و لگدپرانی روی می‌آورند (گنجی، ۱۳۸۹: ۱۹۴). هر دو زن، سعی دارند با فحاشی و تحقیر شدید یکدیگر، به شکلی که از نظر خودشان معقول و منطقی است، از اعتبارشان دفاع و خود را با زیرکی تبرئه کنند. هورنای می‌گوید تحقیرهایی که فرد در کودکی به خود دیده است به علت رنج‌آور بودن، فراموش می‌شوند؛ ولی اثر مخربشان پایدار می‌ماند و به دلایل مختلف، روزه‌روز شدت بیشتری پیدا می‌کند. واضح است که دیگران هم به تلافی رفتار او، وی را تحقیر می‌کنند. بنابراین، به مرور هم بر احساس تحقیرشدگی‌اش اضافه می‌شود و هم ترس شدیدی به تحقیرشدن پیدا می‌کند (هورنای، ۱۳۹۵ الف: ۱۹۴). در نمونهٔ بالا مؤلفه‌های جر و بحث و آشکار کردن خسونت نیز وجود دارد.

۶-۱-۳. رفتار بی‌رحمانه

مورد اول: قلتشن دیوان، «همین که استبداد صغیر شروع شد، بدون یک دقیقه تردید از فرق تا قدم غرق سلاح شد و تفنگ‌های ورندل را به دوش نوکرهایش انداخت و خودش با طمطراق هرچه تمام‌تر جلوی آنها افتاده به باغ شاه رفت. همان وقت بود که با همهٔ آشنایی و سابقه‌ای که با پدرم داشت، حق نان و نمک و همسایگی را زیر پا نهاده، خانه‌شاگرد خردسال ما، مرتضای اصفهانی را گرفته به قزاقخانه برد و به مردهٔ از همه‌جا بی‌خبر درآورد که پدر من در کجا مخفی شده است. طفلک را اشکلک کرده، چوب لای انگشت‌هایش گذاشته آن‌قدر فشار دادند که دو تا از انگشت‌هایش افتاد. ظلم سرکارخان در آن موقع، حتی به زن‌های خانواده سیدجمال‌الدین هم رسید. چنان که یکی از خواهرزاده‌های آن مرحوم را که نسبتاً زن بی‌سواد بود به محضر حاج شیخ فضل‌الله برد که این زن بر قرآن رد نوشته است» (جمال‌زاده، ۱۳۷۹: ۷۰-۶۹). قلتشن دیوان، با شروع استبداد صغیر، نوکرهایش را به عنوان فدایی، روانهٔ باغ شاه

کرد و با جبروتی که از خودش در ذهن داشت، پیش‌قراول آنها شد. از سر منفعت‌طلبی و بی‌رحمی، تا آنجا پیش می‌رود که حق نان و نمک را زمین می‌گذارد و سعی می‌کند همسایه‌اش را لو بدهد. بی‌رحمی او، خشونت اهالی قزاق‌خانه را به دنبال دارد و از دست رفتن انگشت یک بیچاره بی‌گناه. قلقتن، این‌گونه رفتار می‌کند؛ چون خودش را مصون از تنبیه می‌داند و البته کسی هم نیست که این مصونیت را از او سلب کند. هورنای معتقد است چنین شخصی، غرور به آسیب‌ناپذیر بودن دارد و به همین دلیل هر جور دلش می‌خواهد با دیگران رفتار می‌کند و به خودش حق می‌دهد، هر رفتاری در مورد دیگران انجام دهد. با این توضیح که با خودش می‌گوید، هیچ‌کس نمی‌تواند مرا تنبیه کند یا آسیبی به من برساند و البته این کاری است که من حق دارم درباره دیگران انجام دهم (هورنای، ۱۳۹۵: ۸۹). در نمونه بالا مؤلفه استعمار کردن دیگران هم دیده می‌شود.

مورد دوم: «آقاموچول مأمور توضیحات مجالس روی پرده بود و هر جا گیر می‌کرد، علویه به او نهیب می‌زد و اشتباهاتش را درست می‌کرد، عصمت سادات برای سیاهی لشکر و دو بچه به عنوان کتک خورده و مخصوصاً برای مجلس گرم‌کنی بودند. بچه‌ها مثل دو طفلان مسلم، گردنشان را کج می‌گرفتند و علویه وقت بزنگاه، آنها را نیشگان می‌گرفت و از صدای ناله و زاری آنها، تماشاچیان به گریه می‌افتادند» (هدایت، ۲۵۳۶: ۳۰). علویه، با دسته‌ای که برای خودش راه انداخته و پرده‌ای که از عاشورا برپا می‌کند، روزگار می‌گذراند، اما این کار برای همراهانش تبعات منفی دارد؛ که مهمترین آنها، بی‌رحمی علویه است که خود حاصل غرور ناشی از مصونیت از تنبیه است. آقاموچول با نهیب و پرخاش‌های علویه مواجه است و اما بچه‌های بی‌گناهی که به عنوان سیاهی لشکر بکار گرفته می‌شوند، حال و روز بدتری دارند. اینها، به وقت بزنگاه، با بی‌رحمی مورد آزار مادرشان قرار می‌گیرند تا در به دست آوردن رزق و روزی، سهمی دردناک داشته باشند. «یکی از احتیاجات مبرم برتری‌طلب، این است که بر دیگران حاکمیت، کنترل و تسلط داشته باشد. چنین احتیاجی، شکل‌های مختلف به خود می‌گیرد. گاهی با صراحت و مستقیماً قدرت خود را به دیگران تحمیل می‌کند. گاهی هم به عناوین مختلف، وظایف و تعهداتی بر دیگران تحمیل می‌کند» (هورنای، ۱۳۹۶: ۵۶). علویه نیز وظایفی را به عهده آقاموچول و کودکان خود نهاده است و وقتی درست از عهده‌اش بر نمی‌آیند به‌ویژه با بی‌رحمی به آزار بچه‌ها می‌پردازد. در نمونه بالا مؤلفه‌های سلطه‌جویی و آشکار کردن خشونت هم دیده می‌شود.

۶-۱-۴. آشکار کردن بی ملاحظه خشونت

مورد اول: «سرکارخان، هر چند به چندی به قصد گرفتن زهرچشم اهل محله و کوبیدن میخ خود در نزد در و همسایه حکم می نمود یک نفر از دکاندارهای محل را کشان کشان به حضور می آوردند و به اسم اینکه ماست بقال آب انداخته و روغنش بوی زهم می دهد و نان نانوا آردش خالص نیست و گوشت قصاب، مانده و استخوانش زیاد است، بیچارگان را به چوب می بست. به حبس و بند می انداخت و جریمه های جنسی و نقدی از آنها می گرفت و صدای احدی بلند نمی شد که پرسد مگر خان چه کاره است» (جمالزاده، ۱۳۷۹: ۶۶). راوی، از شخصیت بی رحم و خشن سرکارخان، قلتشن دیوان، می گوید. خشونت که ریشه در تشویش و اضطراب دارد؛ تشویش اینکه مبادا کسی فکر تمرد و طغیان یا حتی کوچکترین مخالفتی را از سر بگذراند، باعث می شود آشکارا مردم بی گناه را مورد آزار قرار دهد. هورنای معتقد است که شخص عصبی، در باطن احساس ضعف، ناتوانی، ترس و تزلزل شدیدی دارد. او، مدام نگران است که مردم آزاردهنده دنیا، این موجود ضعیف و ناتوان را مورد حمله و آزار قرار دهند؛ بنابراین سعی می کند قدرت های اجتماعی به دست آورد تا آن را پوششی برای پنهان ساختن ضعف های درونی خود قرار دهد. در یک ترفند دفاعی نیز، شعار شخص عصبی این است که اگر من قدرت داشته باشم، هیچ کس نمی تواند آزارم دهد (هورنای، ۱۳۹۵: ۱۰۲). قلتشن دیوان، از خودش، خشونت فراوان نشان می دهد تا هم تشویش و اضطراب خود را پنهان کند و هم با تنبیه افراد، قدرتش را نشان دهد و از آنها زهرچشمی برای آینده بگیرد. در نمونه بالا مؤلفه های بی رحمی و استثمار دیگران هم وجود دارد.

مورد دوم: «زن سبیل داری که سی و پنج یا چهل ساله بود مثل مادر وهب، چادر نماز پشت گلی به سرش و دستش را به کمرش زده، با صورت خشمناک از اطاق مجاور درآمد. فریاد کشید: آهای علویه، قباحت داره. خجالت نمی کشی؟ خجالت تو خوردی آبرو و قی کردی؟ دیشب تو گاری مرادعلی چه کار داشتی؟ همین الان می باس روبه رو کنم. کلیه سحر هم پا شده کاسه گدائی دستش گرفته مردوم رو زاورا می کنه. خودت هفت سر و گردن کلفت بست نیست مرد منم می خوای از چنگم دربیاری؟ آهای مردوم شاهد باشین، ببینین این زنیکه بی چشم و رو، چی به روز من آورده. زوار دور علویه جمع شدند. علویه، چشمهایش گرد شده بود. فریاد می زد: زنیکه آپاردی، چه خبره؟ کولی، قرشمال بازی درآوردی؟ کی مردت رو از چنگت درآورده. سر عمر. اون گه با اون گاله ارزونی. می دونی چیه؟ من از تو خورده برده ندارم. من بابای اون کسی که به من اسناد بننده با گه سگ آتش می زدم» (هدایت، ۲۵۳۶: ۳۳-۳۲). کلام صاحب سلطان، و علویه، توأمان با فریاد و خشونت است که خود، حاصل تشویش و

اضطرابی است که وجودشان را می‌خورد. برای صاحب‌سلطان، چیزی بالاتر از اضطراب از دست دادن همسر نیست و همین‌طور تهمت به خیانت هم چیزی نیست که علویه بتواند به راحتی از آن بگذرد. صاحب‌سلطان می‌خواهد مردش را برای خودش حفظ کند؛ زیرا «به خوبی روشن شده است که زنان بیش‌تر از مردان، نیاز به امنیت دارند؛ نیاز به خانه‌ای برای بزرگ کردن فرزندان‌شان و اعتماد به اینکه مردی از آنها مراقبت خواهد نمود و نیازهایشان را برآورده خواهد ساخت» (استور، ۱۳۸۱: ۸۸). علویه نیز با فریاد و بدزبانی به ستیز با صاحب‌سلطان می‌رود تا خود را از تهمت مبرا کند و به این ترتیب، تشویش و درماندگی‌اش را پنهان سازد. شخص پرخاشگر، «می‌کوشد تا یأس و درماندگی عمیقش را ظاهر نسازد. همیشه از خود جسارت و خشونت نشان می‌دهد؛ زیرا به نظر او، این صفات نماینده یک شخصیت قوی و والا است» (هورنای، ۱۳۹۶: ۵۶). در نمونه بالا مؤلفه‌های بدزبانی و بحث و انتقاد هم دیده می‌شود.

۶-۱-۵. اصالت منفعت و استثمار دیگران

مورد اول: «قلتش دیوان، درست حکم گل آفتاب‌گردانی را داشت که همانسان که فطرتاً به طرف آفتاب می‌گردد، او نیز با یک نوع جبر و تعبد غریزی، مدام بدان طرفی می‌گردید که آفتاب سود و قدرت را در آنجا می‌دید و از این‌رو گرچه بدیهی است که طبعاً مستبد بود؛ ولی به محض اینکه، بو می‌برد که مشروطه دارد جلو می‌افتد، مشروطه‌طلب دو آتش می‌شد و موقعی که مستبدین در میدان توپخانه، اجتماع کرده به سرگردانی اشرار بنامی مانند صنیع‌حضرت را بلند ساختند؛ چون درست معلوم نبود که ترازو از چه طرفی خواهد چربید و کدام دسته خواهد برد، لهذا جناب‌خان بدون آنکه رو نشان بدهد هر روز از منزلش دو سینی خوراک چرب و نرم برای مستبدین به میدان توپخانه و دو سینی دیگر برای مشروطه‌طلبان و سربازان ملی به مسجد سپهسالار می‌فرستاد» (جمال‌زاده، ۱۳۷۹: ۹۶). قلتش دیوان، فرد نان به نرخ روز خور و زیرکی است که از سر امیال استثمارگرانه، به همانسو که نفعش در آن باشد، می‌چرخد. فردی است که هر روز و شاید هر صبح تا شب به سمت یک جناح سیاسی می‌چرخد. شخص پرخاشگر، عطش استثمارگری و تحمیق و فریب دیگران را دارد. چنین فردی، در هر موقعیت و هر رابطه‌ای، نخستین چیزی که به ذهنش می‌رسد این است که به خودش می‌گوید: از این موقعیت یا رابطه به‌خصوص، چه چیز عاید من می‌شود، چه استفاده‌ای می‌توانم از آن ببرم؟ فایده هم فرقی نمی‌کند که چه چیزی باشد؛ پول، استفاده فکری یا هر چیز دیگر. آنها می‌خواهند به هر شکلی که شده، چیزی بگیرند (هورنای، ۱۳۹۶: ۵۸).

مورد دوم: «صغراسلطان که ابتدا در گاری یوزباشی بود، گفته بود که در قشلاق، علویه شب را بغل یوزباشی خوابیده. این مطلب، باعث کنجکاوی و تنفر و نقل زبان زنهای نجیب‌نما و خانم باجی‌ها شده بود. طرفدارهایی که علویه پیدا کرد، فضّه‌باجی و ننه‌حبیب بودند. فضّه‌باجی جواب داده بود: بیخود گناه زوار نباید شوس. کسی رو که تو قبر کس دیگه نمی‌دارن. و ننه‌حبیب افزوده بود: دیگ به دیگ می‌گه روت سییا! سه پایه می‌گه صل علا! خوب! خوب! خوب سر عمر، دس به دنبک هرکی بزنی صدا می‌ده. خوداتون آب نمی‌بینین. به همین جهت، علویه جای آنها را با صغراسلطان عوض کرد و هر دوی آنها را آورد پیش خودش در گاری یوزباشی جا داد» (هدایت، ۲۵۳۶: ۳۰-۲۹). علویه، مورد تهمت و سوءظن قرار گرفته و باعث شده که یک دشمن از علویه دور و دو نفر به جمع همراهانش اضافه شود. او با زیرکی، از هر موقعیتی برای سودجویی از دیگران استفاده می‌کند و اکنون نوبت به ننه‌حبیب و فضّه‌باجی رسیده و می‌توانند کنار دست علویه در گاری بنشینند؛ چون علویه می‌تواند با تظاهر به دوستی، از حضور آنها بهره‌برد و از منفعتی همچون حمایت آنها استفاده کند. «خود این اشخاص، کم و بیش به میل استفاده‌جویی و استثمارگری خود واقف‌اند و معتقدند که همه مردم همین‌طورند؛ فقط مهم است که شخص بتواند میل استثمارگری خود را مؤثرتر و بهتر از سایرین اعمال کند (هورنای، ۱۳۹۶: ۵۸).

۶-۱-۶. جر و بحث شدید و انتقاد از دیگران

مورد اول: «قلتشن دیوان، مثل برج زهرمار در میان حیاط، نزدیک حوض ایستاده، نوک‌هایش همه دست به سینه، صدا و بی‌صدا و بی‌نوا، مانند موکلین عذاب، پشت سر او قرار گرفته بودند و جوانکی، میرزا عنایت‌الله نام که به سمت منشی‌گری به خدمت او وارد شده بود، با رنگ پریده در مقابلش ایستاده بود و قلتشن دیوان با شدت و حدت هرچه تمام‌تر مشغول عتاب و خطاب به او بود. نعره‌هایی از ته جگر می‌کشید که آدم تعجب می‌کرد چه‌طور حنجره‌اش پاره نمی‌شود. جوانک بدبخت با صدایی لرزان می‌گفت: حضرت اجل بنده که جسارتی نکردم. خودتان همان روز اولی که وارد خدمتتان شدم ماهی پانزده تومان حقوق برایم مقرر فرمودید و حتی وعده دادید که اگر حسن خدمت نشان دادم، اضافه حقوق لطف خواهید کرد و امروز درست سه ماه و نه روز است که سر سوزنی در انجام وظایف خود کوتاهی نکرده‌ام، و چون در ظرف این مدت حقوق نگرفته‌ام و جزئی وجهی که داشتم، تمام شده و حتی ساعت بغلم را هم فروختم و خرج کردم. قلتشن دیوان به شنیدن این سخنان، مانند آدمی که عقرب جواره به پایش زده باشد، نیم ذرع از جا جست و باز پس از مقداری فحش و ناسزا گفت. مردکه، کری! مگر

خری هرچه می گویم نر است، تو می گویی بدوش؟! این زبان درازی ها، روی کولت گذاشته ببر سبزواری که اینجا خریدار ندارد. اینجا را طهرانش گفته اند. اینجا شاه هست، وزیر هست، دارالحکومه هست. اینجا زبان آدم زبان دراز را می بُرند و به خوردش می دهند» (جمال زاده، ۱۳۷۹: ۷۶-۷۴). قلشن دیوان، با ادبیاتی هتاک و رکیک و با بی رحمی و بی عاطفگی که در وجودش هست، به مصاف عنایت الله می رود و سعی می کند با بحث و انتقاد شدید، خواسته عنایت الله را پس بزند. او، ترجیح می دهد حقوق ناچیز یک خدمتکار را نپردازد؛ ولی چنین جدلی به جان بخرد. او، با بحث و انتقادات شدید به نوکر و زمان و انرژی زیادی که برای این کار صرف می کند؛ در پی استثمار کردن او است. «از میزان انرژی و کوششی که شخص صرف توجیه، ارضاء و ابزار انتظارات خود می نماید، می توان فهمید که تا چه حد، تحقق آن توقعات و انتظارات برایش اهمیت دارد» (هورنای، ۱۳۹۵: ب: ۵۰). توقع او در ندادن مواجب نوکر، ناشی از تمایلات شدید استثمارگرانه است. هورنای معتقد است یکی از علائم تمایلات سادیستی، میل استثمار دیگران است. شخص عصبی، گاهی برای اینکه بتواند مختصر بهره کشی کند، کوشش و تلاش فوق العاده ای به کار می برد. این درحالی است که سعی و تلاش او، به هیچ وجه متناسب با سودی که عایدش می شود، نیست. درحقیقت، شخص سادیستی، از نفس اینکه کلاه سر دیگران بگذارد و او را تحمیق کند، لذت می برد. برعکس، از تصور اینکه ممکن است دیگران او را مورد استثمار قرار دهند، فوق العاده ناراحت می شود (هورنای، ۱۳۹۶: ۱۶۳).

مورد دوم: «یوزباشی که رگ های گردنش از شدت خشم، بلند شده بود، سه گرهش درهم کشیده بود و برق ناخوشی در ته چشمش دیده می شد، مردم تماشاچی را شکافت و با صورت ترسناکی مثل برج زهرمار وارد میدان شد. رویش را به علویه کرد: دیشب او دم کجا بودی ها، چرا تو اطاق نبودی؟ - به همین قبلیه حاجات رفته بودم بیرون دس به آب برسونم. - زبون بازی رو بذار کنار، صغراسلطان و سلمان بک هم شاهدن که دیشب تو، تو گاری کرم علی بودی. - از دهن سگ، دریا نجس نمی شه. صغراسلطان، دیگه در کونشو بذاره. من اونو خوب می شناسم. خودت می دونی از بسکی برا من خبرچینی کرد جاشو عوض کردم. اون می خواد خون منو تو شیشه بکنه. - خودم دومرتبه او دم نبود، خود کرم علی می گفت تو رفته بودی تو گاریش، تو رو جای صابسلطان گرفته. علویه با رنگ پریده - خدا به سر شاهده آگه من با کرم علی ساخت و پاخت داشته باشم. دیشب برات چایی دم کردم، آوردم دم گاری، دیدم عوضی گرفتم. یوزباشی دست هایش را به کمرش زده رنگ شاتوت شده بود. - پیه. راس راسی گیرتمان را که با نون نخوردیم ها، تقصیر من بود که خواسم ثواب کنم تو رو با اون ریخت گر

گرفته‌ات با خودم آوردم» (هدایت، ۲۵۳۶: ۳۸-۳۷). یوزباشی که همچون باقی تماشاچیان شاهد جدل صاحب‌سلطان و علویه است، جمعیت را می‌شکافد و خشمش را بر سر علویه آوار می‌کند. او، در همان جملات نخستین، پرده از موضوعی برمی‌دارد که همه نزع بر سر آن است؛ علویه، شب را در گاری کرم‌علی بوده است. شاید چیزی جز این پیروزی منتقمانه، روح و روان آکنده از خشم صاحب‌سلطان را آرام نکند. به نظر می‌رسد که دست علویه برای همه رو شده، ولی باز هم می‌خواهد با منطق‌تراشی، بی‌گناهی‌اش را ثابت کند. «در هر صورت، برای شخص عصبی که یک انسان واقعا ضعیف و ناتوان است، منطق‌تراشی و روتوش مسائل، آسان‌تر از ریشه‌کن ساختن واقعی آنهاست» (هورنای، ۱۳۹۵ الف: ۴۷). حضور یوزباشی در کاروان، حمایت‌های او از علویه و رابطه احتمالی که با هم دارند، همه و همه برای علویه حیاتی است و منفعت زیادی برای او به دنبال دارد؛ پس به جر و بحث شدید می‌پردازد تا به خواسته‌اش برسد. «به عنوان یک قاعده کلی باید توجه داشت که هر وقت شخصی می‌کوشد تا رفتار و حالت‌های غیرمنطقی خود را موجه جلوه دهد، یا اصولاً با سماجت و اصرار از موضوعی دفاع می‌کند، محققاً آن حالت یا آن موضوع برایش یک نقش دفاعی بسیار مهم بر عهده دارد» (هورنای، ۱۳۹۵ الف: ۴۶). در نمونه بالا مؤلفه بدزبانی هم دیده می‌شود.

۷. بحث و نتیجه‌گیری

با بررسی داستان‌ها، مشخص شد که مؤلفه‌های شخص پرخاشگر (برتری‌طلب)، در داستان‌های جامعه آماری، به شکلی ملموس وجود دارد و نویسندگان، جمال‌زاده و هدایت، در شخصیت‌پردازی، به این تیپ، توجه خاص نشان داده‌اند. قلتنش دیوان در پی حفظ جایگاهش است؛ گویا نگران است کسی آن موقعیت را خیلی زود از او بگیرد و ضعف درونی‌اش آشکار شود. حفظ قدرت و تمایلات شدید استثمارگرانه، باعث می‌شود مدام با تحکم، دیگران را مطیع خود سازد و به زور از مال و اموال دیگران برای خودش بردارد. او، شخصی عصبی است که برای نپرداختن مواجهه کم و ناچیز، در بحث و مشاجره‌ای طولانی، بدترین ناسزاها را به زبان می‌آورد؛ ولی حاضر نمی‌شود مواجه نوکرش را بپردازد و این همان لذت استثمارکردن دیگران است که در وجود برتری‌طلب‌ها یا پرخاشگرها، دیده می‌شود. لذتی که عصبی است. علویه با عطش سلطه‌جویی بالایی که دارد، دختر و بچه‌هایش و آقاموچول را تحت سیطره خود درآورده و با استثمار دیگران و بهره‌کشی از آنها روزگار می‌گذراند. در هر شرایطی از خودش خشونت نشان می‌دهد، فحاشی و بحث می‌کند و هیچ توجهی به نیازهای دیگران ندارد؛ زیرا فقط خودش و خواسته‌هایش مهم است. گرچه شخصیت‌های دو داستان، از دو

قشر مختلف و متفاوت جامعه هستند؛ ولی پرخاشگری، در کنش‌ها و واکنش‌های آنها به وفور یافت می‌شود. بنابراین، داشتن طبقه اجتماعی بالا، چندان باعث مصون ماندن افراد از محیط و جامعه نابسامان ایران نشده است. بنابر توضیحاتی که داده شد؛ هر شش مؤلفه‌ای که به روش استنتاجی و استنباطی از مباحث هورنای به بدست آمد در هر دو اثر، قابل تحلیل است. در داستان آدم بدنام، در کنش و واکنش دو نفر، مؤلفه‌های پرخاشگری دیده می‌شود: ۱. افراسیاب‌خان قلتشن دیوان؛ ۲. نایب اسدالله. که یکی، شخصیت اصلی داستان است و دیگری شخصیت فرعی. در داستان علویه‌خانم نیز در کنش و واکنش دو نفر، مؤلفه‌های پرخاشگری مشاهده می‌شود: ۱. علویه؛ ۲. صاحب‌سلطان. هر دو از شخصیت‌های مهم داستان هستند؛ ولی داستان حول مسائل علویه می‌چرخد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که مصادیق پرخاشگری در داستان‌های هدایت بیشتر از داستان‌های جمال‌زاده است، مؤلفه بدزبانی و تحقیر دیگران، از سایر مؤلفه‌ها بسامد بیشتری دارد و ده مورد را به خود اختصاص داده است؛ بنابراین، مهمترین مؤلفه پرخاشگری در داستان‌های جامعه آماری است. همچنین از میان دو شخصیت اصلی داستان، افراسیاب‌خان قلتشن دیوان، بیشتر، استثمارگر و منفعت‌طلب است و علویه در داستان علویه‌خانم، بیشتر تمایل به بدزبانی و تحقیر دیگران دارند.

منابع و مأخذ

- استور، آنتونی (۱۳۸۱). سئیزه‌خویی و خشونت، ترجمه حسن صالحی، تهران: فراگفت.
- جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۷۹). قلتشن دیوان به کوشش علی دهباشی، تهران: سخن.
- دهباشی، علی (۱۳۷۷). یاد محمدعلی جمال‌زاده، تهران: ثالث.
- گنجی، حمزه (۱۳۸۹). روان‌شناسی تفاوت‌های فردی، چاپ ۱۳، تهران: بهشت.
- هدایت، صادق (۲۵۳۶). علویه‌خانم، تهران: جاویدان.
- هورنای، کارن (۱۳۹۶). تضادهای درونی ما، ترجمه محمدجعفر مصفا، مقدمه ا. خواجه نوری، چاپ ۲۱، تهران: بهجت.
- هورنای، کارن (۱۳۹۵ الف). شخصیت عصبی زمانه ما (عصبانی‌های عصر ما)، ترجمه محمدجعفر مصفا، چاپ ۱۰، تهران: بهجت.
- هورنای، کارن (۱۳۹۵ ب). عصبیت و رشد آدمی، ترجمه محمدجعفر مصفا، با مقدمه ا. خواجه نوری، چاپ ۲۳، تهران: بهجت.
- شاهین، شهناز (۱۳۸۳). «دیدگاه‌های روان‌شناسانه در گرادیا و عروسک پشت پرده»، پژوهش زبان‌های خارجی، شماره ۱۷: ۲۰-۵.
- حسینی فاطمی، آذر؛ مصطفی مرادی مقدم و میژگان یحیی‌زاده (۱۳۹۲). «گوتیک در ادبیات تطبیقی: بررسی برخی از آثار صادق هدایت و ادگار آلن پو» مطالعات زبان و ترجمه، شماره ۴: ۱۵۵-۱۳۵.
- کالیبراد، علی (۱۳۹۳). «نقطه‌ای در تاریخ خانه (تحلیل روان‌شناختی دو داستان کوتاه تاریک‌خانه اثر صادق هدایت و نقطه‌ای بر روی نقشه اثر سعید فائق)»، پژوهش‌های ایران‌شناسی، شماره ۲: ۶۳-۴۵.
- عبداللهی و حسینی‌مدنی (۱۳۹۵). «بررسی و تعیین رابطه بین پس‌فکرهای نشخوار خشم پرخاشگری نوجوانان» مطالعات روان‌شناسی و علوم تربیتی، شماره ۸: ۳۰-۱۵.